



دوفصلنامه علمی پژوهش‌های مابعدالطبیعی،
سال سوم، شماره ۵، بهار و تابستان ۱۴۰۱

واکاوی ادله خدا‌ناباوری در اندیشه آنتونی فلو^۱

مسعود خوش‌طینت^۲، امیر محبیان^۳، مهدی نجفی‌افرا^۴

چکیده

از زمانه روشنگری تا به امروز انسان مدرن به دنبال واکاوی باورهای دینی، به شیوه‌های نوین معرفت‌شناختی بوده است. بر همین بنیاد، بررسی باور به خداوند به عنوان مهم‌ترین باور دینی، با بررسی قرائن و ادله خدا‌باوری، در میان اندیشمندان غربی نمود و بروز ویژه‌ای داشته است. آنتونی فلو، فیلسوف قرینه‌گرای معاصر، از گروه متفکرینی است که توجه ویژه‌ای به واکاوی خدا‌باوری و رد آن بر پایه قرائن داشته؛ تا جایی که او را پدر الحاد نو نامیدند. بررسی و واکاوی دیدگاه ایشان در روزگار نخست زندگی علمی او، که به عنوان یک خدا‌ناباور نمود و بروز داشت، موضوع این نوشتار است. آنتونی فلو در آثار خدا‌ناباورانه خود چند مطلب ریشه‌ای در رد خدا‌باوری بیان می‌کند که برگزیده‌های بنیادی تر آن‌ها در این نوشتار مورد واکاوی قرار می‌گیرد. برای همین خواسته، دیدگاه‌های برجسته آنتونی فلو در زمینه خدا‌ناباوری، یعنی بی‌معنایی زبان دین، ناسازگاری مفهوم خدا

۱. مقاله پژوهشی، تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۷؛ تاریخ تایید علمی: ۱۴۰۰/۱۱/۲۹.

۲. دانشجوی دکتری کلام، گروه فلسفه، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
(masoodkhosh@gmail.com)

۳. استادیار گروه فلسفه، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
(mananoora@gmail.com)

۴. استاد گروه فلسفه، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
(Mah.najafiafra@iauctb.ac.ir)

و اصل خدا‌ناباوری مورد بررسی قرار گرفته و سپس قوت و ضعف‌های هر یک از آن‌ها مورد واکاوی قرار می‌گیرد. بنابراین آشکار خواهد شد که اگرچه فلو، اشکالات جدی و قابل تاملی در زمینه خدا‌باوری ارائه داده است، ولی بسیاری از این موارد در گذشته نیز به گونه دیگری پیشنهاد شده و البته قابل نقد و دارای اشکالات و سستی‌هایی است که مورد توجه قرار می‌گیرند.

کلید واژه‌ها: خدا‌باوری، خدا‌ناباوری، قرینه‌گرایی، آنتونی فلو.

۱. مقدمه

یکی از شئون بنیادین زندگی انسان، که در طول تاریخ با او همراه بوده است، باور به یک موجود فراطبیعی در زندگی اوست. از گذشته تاریخ بشر، باور به وجود نوعی از خدا، آن‌چنان با زندگی انسان تنیده شده است که تا پیش از آشکاری دین‌ستیزی در روزگار مدرن اروپا، انسان ناباور به خداوند به گونه جدی وجود نداشت. بر همین پایه است که هیچ‌یک از پیامبران الهی، مردم را به خدا‌باوری دعوت نمی‌کردند، بلکه آن‌ها را به باور و پرستش خدای یگانه دعوت می‌کردند.

در همین روزگار مدرن است که اکتشافات علمی دانشمندی مانند کوپرنیک، گالیله و در ادامه پایه‌های علمی که نیوتن بنا نهاد و با برخی از دیدگاه‌های مورد پذیرش کلیسا به‌عنوان مرجع رسمی، ناسازگار بود؛ همگی مایه برخورد تند کلیسا با این دانشمندان و در دنباله تقابل علم و دین و از رهگذر آن شکل‌گیری خدا‌ناباوری (Atheism) به معنای نبود باور به هر گونه‌ای از امر الهی گردید که تاکنون با شدت و ضعف‌هایی ادامه یافته است (شریف، ۱۳۹۸، ص ۲۶). از جمله فلاسفه قرینه‌گرای (Evidentialism) امروزی که در زمینه خدا‌ناباوری، آثار تأثیرگذاری داشته و با وجود دگرگونی باور در پایان زندگی خود، همچنان آثار خدا‌ناباوری او مورد توجه و ارجاع اندیشمندان حوزه معرفت دینی قرار گرفت، آنتونی فلو است. فلو با وجود زایش و رشد در یک خانواده مسیحی باورمند، از ۱۵

سالگی کاملاً باور به هرگونه اعتقاد دینی و الهی را از دست داده و به الحاد روی می‌آورد. به گفته خود او این ناباوری به خداوند بیش از همه از مشاهده ستم‌ها و بدبختی‌هایی بود که در سفرهای خانوادگی خود به کشورهای دیگر، که پیش از آغاز جنگ جهانی دوم داشته است، ناشی می‌شد (Flew, 2007, p13). از آن زمان تا سال ۲۰۰۴ که رسماً ابراز می‌دارد از دیدگاه خداناباوری خود دست برداشته و خدا‌باور طبیعی (Deism) شده است، نزدیک ۶۰ سال به دفاع از الحاد پرداخت و در آثار و مناظرات گوناگون با موضع دفاع از خداناباوری شرکت کرد. سه اثر اصلی وی در این روزگار، الهیات و ابطال‌پذیری، خدا و فلسفه، و انگاره خداناباوری است که در آن‌ها به پشتیبانی از خداناباوری و بیان اندیشه‌های ویژه‌ای در این رابطه پرداخت، که اگرچه بعدها دیدگاهش درباره خداناباوری دگرگون شد، ولی همچنان در برخی از مواضع خود باقی ماند؛ اگرچه همچنان آثار خداناباورانه وی نیز مورد استفاده و ارجاع باقی ماندند. در این پژوهش به دیدگاه‌های اصلی مطرح شده در هر یک از این آثار پرداخته و سپس به واکاوی و بیان نقاط قوت و ضعف آن‌ها خواهیم پرداخت.

۲. اصل ابطال‌پذیری و بی‌معنایی زبان دین

آنتونی فلو در سال ۱۹۵۰ در انجمن سقراطی دانشگاه آکسفورد، مقاله‌ای ارائه می‌دهد؛ پس از ارائه این مقاله، مناظراتی میان آنتونی فلو و متفکرین خدا‌باور انجام شد و خرده‌گیری‌هایی هم به دیدگاه‌های فلو وارد آمد. در این مقاله که با نام "الهیات و ابطال‌پذیری" انتشار یافت، نخست فلو داستان دو گردشگر از جان ویزدام را بازگویی می‌کند و سپس نتیجه می‌گیرد که باورهای دینی نیز همان‌گونه‌اند.

۲.۱. داستان دو گردشگر جان ویزدام

به‌طور فشرده داستان دو گردشگر به این شکل بازگو شده است که دو گردشگر با یکدیگر از جنگلی می‌گذشتند که مشاهده می‌کنند که در بخشی از جنگل، گل‌ها و درختان زیبایی

به شکل درخوری رشد کرده‌اند. یکی از دو گردشگر می‌گوید که بی‌گمان باغبانی است که می‌آید و به این گل‌ها و درختان رسیدگی می‌کند. ولی گردشگر دیگر منکر وجود باغبان می‌شود و باورمند دارد که باغبانی در کار نیست و این گل‌ها و درختان زیبا خودبه‌خود این‌چنین رشد کرده‌اند. بنابراین برای آشکار شدن حقیقت، دو گردشگر چادری بر پا می‌کنند و به انتظار می‌نشینند که آیا باغبانی هست که به گل‌ها و درختان رسیدگی کند یا خیر. پس از مدتی که از انتظار و بیدار ماندن شبانه آنها می‌گذرد، خبری از باغبانی که به این گیاهان رسیدگی کند پیدا نمی‌شود. با این حال گردشگر نخست، که مدعی وجود باغبان است همچنان باورمند دارد که باید باغبانی در کار باشد و گرنه این گیاهان به این زیبایی رشد نمی‌کردند؛ بنابراین مدعی می‌شود که این باغبان، موجودی نادیدنی است و به همین علت ما نمی‌توانیم او را ببینیم و حس کنیم. ولی باغبان وجود دارد و او می‌آید و به این گیاهان رسیدگی می‌کند. بنابراین تکه زمین را باسیم‌های خاردار محصور کرده و سیم‌ها را نیز به جریان الکتریسیته متصل می‌کنند و همچنین سگ‌های قوی شامه نیز استخدام می‌کنند تا ورود هر جاننداری به تکه زمین را متوجه شوند. پس از مدتی انتظار، بازهم خبری از باغبانی که به گیاهان رسیدگی کند، نیست. سگ‌ها هیچ عکس - العملی که نشان دهد باغبانی برای رسیدگی به گیاهان می‌آید، ندارند و هیچ بانگی که نشان دهد کسی نادیدنی به جریان الکتریسیته سیم‌های خاردار برخورد کرده باشد نمی‌آید؛ با این حال گردشگر نخست همچنان پافشاری دارد که باید باغبانی باشد که به گیاهان رسیدگی کند و اگر نه این گل‌های زیبا رشد نمی‌کردند. نتیجه این ادعای او آن است که این باغبان کسی نادیدنی، بدون بو و غیرحساس به شوک الکتریکی است؛ او می‌آید و به این گیاهان رسیدگی می‌کند. در اینجا گردشگر دوم که منکر وجود باغبان است در پاسخ می‌گوید: با این قیودی که به ادعای خود اضافه کردی، چه چیزی از ادعای نخستین تو

باقی ماند؟ باغبان نادیدنی، بدون بو و غیرحساس که تو می گویی، چه تفاوتی با نبود باغبان یا وجود یک باغبان موهوم و خیالی دارد؟ (Flew, 1971, p 1).

۲،۲. استفاده فلو از داستان دو گردشگر

فلو از این داستان استفاده کرده و ادامه می دهد که دینداران دقیقاً به همین شیوه، درباره خداوند می اندیشند. آن ها نخست خدا را با نام موجودی با صفاتی مشخص معرفی می کنند و هنگامی که به آن ها می گویی که این خدایی که شما توصیف می کنید، چگونه می تواند وجود داشته باشد، خداباوران به قید زدن به خدا و صفات او که نخست معرفی کردند، آغاز می کنند. به عنوان نمونه باورمندان می گویند که خدا مانند پدری مهربان به بندگانش عشق می ورزد، ولی ما مشاهده می کنیم که کودکی از سرطان حجره رنج می برد، در این حال پدر زمینی او تمام کوشش خود را برای درمان او بکار می گیرد ولی خبری از پدر آسمانی نیست. هنگامی که این مطلب را به دینداران می گویی، آغاز به قید زدن به صفت مهربانی خداوند می کنند و به عنوان نمونه می گویند که مهربانی خداوند، مهربانی ویژه ای است، یا این مهربانی یک راز است که ما از آن بی خبریم. یعنی باورمندان برای توجیه، به آوردن قیدهایی متوسل می شوند و با این قیود، آن صفت، دیگر معنای اصلی خود را از دست می دهد. فلو می گوید، به راستی، راز بودن مهربانی خداوند با نبود مهربانی او، در عمل چه تفاوتی با یکدیگر دارند؟

در دنباله بحث فلو اصل ابطال پذیری خود را بیان می دارد. باید گفت که این اصل فلو تحت تاثیر دیدگاه اثبات پذیری پوزیتیویسم منطقی است و در این زمینه او به سختی از ابطال پذیری کارل پوپر تاثیر پذیرفته است. به طور فشرده اصل اثبات پذیری پوزیتیویسم منطقی بیان می دارد که تنها گزاره هایی از نظر معرفتی معنی دارند که یا از دید تجربه حسی قابل آزمون باشند؛ یا جزو حقایق منطقی باشند. این دیدگاه مورد خرده گیری های جدی قرار گرفت و در آینده جای خود را به ابطال پذیری پوپر داد. ابطال پذیری پوپر سنجه ای

برای شناخت علم و شبه علم انگاشته می‌شود و عنوان می‌دارد که تنها نظریاتی علمی محسوب می‌شوند که خود را در معرض آزمایش و رد شدن قرار دهند. از نظر پوپر هر چه یک نظریه بیشتر خود را در معرض خطرِ رد شدن (از راه پیش‌بینی‌های دقیق) قرار دهد علمی‌تر است. اصل ابطال‌پذیری فلو نیز بیان می‌کند که یک گزاره، در صورتی معنادار است که قابلیت ابطال تجربی را داشته باشد. یک گزاره هنگامی که از نظر تجربی ابطال نشده است، قابل‌پذیرش است، ولی هر آنکه ابطال شود باید کنار گذاشته شود. به‌عنوان نمونه گزاره «آب در صد درجه به جوش می‌آید» قابلیت ابطال شدن با آزمایش‌های تجربی را دارد. یعنی ما می‌توانیم آب را بجوشانیم و شاید در شرایطی آب در دمای دیگری به جوش بیاید و چون این گزاره، قابلیت ابطال تجربی را دارد، بنابراین این گزاره تا هنگامی که ابطال نشده است، قابل‌پذیرش است.

حال گزاره‌هایی که قابلیت ابطال شدن تجربی را ندارند چه وضعیتی خواهند داشت؟ از نظر فلو این گزاره‌ها بی‌معنا هستند. پس گزاره «خدا وجود دارد» و البته همه گزاره‌های معرفت‌بخش دینی، بی‌معنا هستند، زیرا این گزاره‌ها قابلیت ابطال‌پذیری تجربی را ندارند و بنابراین گزاره بی‌معنا هم نمی‌تواند از واقعیت آگاهی بدهد. به‌عنوان نمونه شما می‌خواهید گزاره «خدا مهربان است» را بررسی کنید. خدا باوران به آن قیدهایی می‌زنند که در عمل، امکان آزمایش تجربی آن وجود نخواهد داشت و بنابراین، این گزاره بدون معنا است و از هیچ حقیقتی آگاهی نمی‌دهد. اگر این ادعای فلو را به روش مقدمات منطقی پیاده‌سازی کنیم باید بگوییم:

- ۱- گزاره‌ای مطابق با واقع است، که معنادار باشد.
- ۲- گزاره معنادار گزاره‌ای است که قابلیت ابطال‌پذیری تجربی را داشته باشد.
- ۳- گزاره‌های دینی قابلیت ابطال‌پذیری تجربی را ندارند.
- ۴- بنابراین گزاره‌های دینی مطابق با واقع نیستند.

باید گفت در پایان فلو در این جستارها همان شبهه شر را به‌طور ضمنی بیان می‌کند. اگرچه فلو هدف اصلی خود در این نوشتار را نه بیان یک نظر جامع درباره زبان دین، بلکه به چالش کشاندن باورمندان برای ارائه مفهوم اظهارات‌شان درباره خداناباوری می‌داند (Flew, 2007, p 44).

۳. بررسی دیدگاه فلو درباره الهیات و ابطال‌پذیری

از همان زمانی که فلو این نوشتار را منتشر کرد، پاسخ‌هایی به آن داده شد. از جمله نخستین کسانی که به فلو پاسخ دادند ریچارد هیر و بازیل میچل هستند که فلو اتفاقاً پاسخ میچل را بنیادی و مورد توجه می‌داند. هیر واژه‌ای را ابداع می‌کند و با آن کوشش دارد به فلو پاسخ دهد. او واژه بلیک را ابداع می‌کند. بلیک به معنای گزاره‌هایی است که نباید آن‌ها را به مثابه حکم در نظر گرفت. در واقع بلیک‌ها بازگفت‌هایی برای جهان خارج نیستند. او فرد دیوانه‌ای را در نظر می‌گیرد که بدون هیچ قرینه ویژه‌ای باورمند است که استادان دانشگاه می‌خواهند او را از میان ببرند و حتی مهربانی استادان به او را نیرنگی برای اجرای نقشه شوم خودشان می‌داند. هیر استدلال می‌کند، باور این دیوانه یک بلیک غیرواقعی است و در برابر باور به این که استادان دانشگاه اندیشه کشتن کسی را ندارند، یک بلیک پذیرفتنی است؛ ولی این‌ها هیچ کدام احکامی برای بازگفت جهان خارج نیستند. در واقع هیر اشکالی که فلو وارد کرده را پذیرفته است، ولی برای رهایی از تنگنایی که احساس می‌کند برای او ایجاد شده است، به ارائه یک مبنای متفاوت روی می‌آورد (پلنتینگا و دیگران، ۱۳۷۴، ص ۷۸-۷۹ و Flew, 1971, p 3) اگرچه این پاسخ برای فلو چندان خرسندکننده نیست.

بازیل میچل فرد دیگری است که در همان مناظره به فلو پاسخ می‌دهد. میچل بر بنیاد همان دیدگاه ابطال‌پذیری فلو عنوان می‌کند که اگر برای معناداری یک گزاره نیاز به امکان ابطال‌پذیری باشد، این امکان برای گزاره‌های دینی وجود دارد. میچل باور دارد که شرور موجود در عالم را می‌توان ابطال‌کننده گزاره‌های مربوط به خداناباوری در نظر گرفت؛ پس گزاره خدا وجود دارد با کمک شرور امکان ابطال را پیدا می‌کنند. بنابراین مطابق اصل

ابطال‌پذیری فلو، گزاره‌های دینی معنا دارند؛ اگرچه از نظر خداپاوران شرور نمی‌تواند گزاره‌های دینی را ابطال کند، بلکه فقط امکان ابطال را فراهم می‌کنند. میچل می‌گوید برای فرد باورمند، خداپاوری گونه‌ای تعهد است که او این تعهد را پذیرفته است، پس به سادگی قابل ابطال نیست.

۴. واکاوی اصل ابطال‌پذیری فلو

اگرچه فلو نظر بازیل میچل را تا اندازه‌ای قابل تامل می‌داند، و بحث از زبان دین و ابطال‌پذیری آن، بحث جدیدی نیست؛ با این حال اشکالات دیگری نیز می‌توان به اصل ابطال‌پذیری فلو وارد دانست:

۱- اول از همه باید گفت که فلو در این رابطه دچار گونه‌ای انحصارگرایی معرفتی است. او با بیان اصل ابطال‌پذیری خود، معرفت را تنها در علوم تجربی خلاصه کرده است که بی‌گمان از نظر بسیاری این مطلب قابل‌پذیرش نیست. نباید فراموش کرد که این اصل، برگرفته از اثبات‌پذیری پوزیتیوسم منطقی است که مبنای آن برای اثبات‌پذیری و معرفت بخشی، مانند گذشته از مقبولیت برخوردار نیست. فلو با ارائه اصل ابطال‌پذیری خود، راه شناخت را منحصر در تجربه حسی کرده است. این در حالی است که راه‌های دیگری نیز برای شناخت وجود دارد که دست‌کم روش عقلی، از مواردی است که بی‌گمان فلو نیز آن را منکر نمی‌شود؛ این در حالی است که راه‌های دیگری مانند نقل یا اجماع نیز از مواردی هستند که در تفکر اسلامی مورد پذیرش‌اند (فعالی، ۱۳۷۹، ص ۳۲۴). همچنین علم تجربی که مبنای فلو قرار گرفته است، فاقد ثبات بوده و به مرور دچار دگرگونی و تحول می‌شود. بنابراین نمی‌توان آن را مبنای درخوری برای معرفت خود در نظر گرفت.

۲- اگرچه تمثیل برای دریافت بهتر بکار می‌رود، ولی نباید فراموش کرد که تمثیلی که فلو در آغاز بحث خود بیان می‌کند، یک اشکال بنیادی دارد و آن تفاوت باغبان و خداوند در علت بودن است. فلو در این تمثیل خداوند را مانند باغبان تصور می‌کند، ولی از این نکته

غافل است که باغبان علت مباشر است و چون علت مباشر بی‌واسطه عمل می‌کند، نمی‌تواند نامرئی، بی‌بو و... باشد؛ درحالی‌که خداوند علت غیرمباشر است و علت غیرمباشر به روش غیرمستقیم فعل خود را انجام می‌دهد. از این‌روی خداوند می‌تواند به شیوه غیرمستقیم به بندگانش مهربانی کند و یکی از تفاوت‌های مهربان بودن خداوند با مهربان بودن پدر کودک نیز در همین مسأله است. همچنین نکته‌ی دیگری که فلو به آن توجه ندارد این است که اگر قرار باشد خدای باورمندان مورد توجه قرار گیرد، باید با همه‌ی جوانب مورد توجه قرار گیرد؛ یعنی مهربان بودن خداوند را باید همراه با دیگر صفات او مانند علم و حکمت بررسی کرد؛ در این صورت دیگر بدبختی‌ها با مهربانی خداوند در تضاد نخواهد بود؛ زیرا اگرچه خداوند بازدارنده‌ی بیماری کودک نمی‌شود، ولی علت آن مهربان نبودن خدا نیست، بلکه صفاتی چون حکمت الهی، علم او به آینده و مهربانی او به‌طور هم‌زمان اقتضا می‌کند که کودک بیمار شود و آن بیماری اگرچه مایه‌ی سختی است، ولی روی‌هم‌رفته برای کودک سود بیشتری خواهد داشت.

۳- در اصل ابطال‌پذیری فلو گونه‌ای دور نیز نهفته است که باید مورد توجه قرار گیرد. هنگامی که فلو می‌گوید گزاره «خداوند مهربان است» در صورتی صادق و معنادار است که قابل ابطال‌پذیری باشد، یعنی ما بتوانیم گزاره «خدا مهربان نیست» را تصور کنیم و بامعنا بدانیم. از طرفی برای ابطال گزاره «خدا مهربان نیست»، باید گزاره «خدا مهربان است» را معنادار و صادق بدانیم. در این صورت دیگر هیچ‌یک دو گزاره‌ای که در مقابل یکدیگر هستند، معنادار نمی‌شوند (سروش، ۱۳۸۸، ص ۳۰۲).

۴- در اصل ابطال‌پذیری فلو مانند اصل اثبات‌پذیری پوزیتیوسم منطقی، گونه‌ای خودستیزی نیز وجود دارد. یعنی اگر اصل ابطال‌پذیری را به خودش برگردانیم، خودش را نقض می‌کند و دقیقاً همین اشکال به پوزیتیوسم منطقی نیز وارد است. یعنی این گزاره که «گزاره‌ای معنادار است که ابطال‌پذیر باشد»، برای معناداری باید خودش امکان ابطال-

پذیری را داشته باشد؛ به این معنا که در یک آزمایش تجربی امکان ابطال بالقوه آن وجود داشته باشد. درحالی که برای اصل ابطال‌پذیری فلو، هیچ امکان ابطال تجربی وجود ندارد و این اصل خودش، خودش را نقض می‌کند. بنابراین اصل ابطال‌پذیری فلو، بر خلاف تصور خود وی، اشکال تازه‌ای نیست. فلو تنها با زمینه‌هایی که از پوزیتیوسم منطقی داشته است و تحت تاثیر ابطال‌پذیری پوپر، اصلی را بنا می‌کند که بی‌گمان اشکالاتی بر آن وارد است.

۵. خداباوری و چند اشکال بنیادی

در سال ۱۹۶۶ آنتونی فلو کتابی با نام خدا و فلسفه منتشر می‌کند که مباحث خدا‌نا‌باورانه خود را به‌طور منسجم‌تری ارائه می‌دهد. این کتاب چندین بار تجدید چاپ شد که آخرین بار آن پس از دگرگونی باور فلو به خدا‌باوری و در سال ۲۰۰۵ منتشر گردید. در آخرین تجدید چاپ، فلو پیشگفتار تازه‌ای برای کتاب خود نوشت و در آنجا خود را یک خدا‌باور طبیعی معرفی کرد.

۵.۱. واژه خداوند، فاقد مفهوم است

نخستین موضوعی که فلو در این کتاب به آن می‌پردازد، بحث مفهوم خداست. او می‌گوید ما باید پیش از پرداختن به یک موضوع، مفهوم آن را به‌درستی فهم کنیم. بنابراین ما پیش از پرداختن به بحث وجود خدا، باید به مفهوم خداوند بپردازیم و تا مفهوم خداوند شناخته نشود، سخن گفتن از وجود او بی‌معناست. به گفته فلو اتفاقاً خدا‌باوران باورمندند که خداوند قابل شناخت نیست؛ پس نمی‌توان از وجود او سخن گفت؛ اگر آن‌گونه که باورمندان می‌گویند خداوند فاعلیت و خالقیت دارد، پس باید او را تشخیص داد ولی خدا‌باوران امکان شناخت خدا را منتفی می‌دانند و او را موجودی منحصر به فرد تلقی می‌کنند.

۵,۲. صفات الهی با یکدیگر در تناقض هستند

مطلب دیگری که در دنباله‌ی مفهوم خداوند بیان می‌کند، بحث از صفات الهی است که دریافت آن‌ها را بخشی از دریافت مفهوم خداوند می‌داند. فلو ادامه می‌دهد که صفاتی که خدا‌باوران برای خداوند ذکر می‌کنند، با یکدیگر در تناقض است. به‌عنوان نمونه از نظر فلو صفات ایجابی مانند قادر مطلق بودن خداوند با صفاتی سلبی مانند غیر جسمانی بودن او در تناقض است. به این معنا که اگر خداوند قادر مطلق است و از طرفی غیر جسمانی است، چگونه می‌تواند اموری که در حیطه جسمانیت است مانند شنا کردن یا غذا خوردن، انجام دهد، درحالی‌که غذا خوردن یا شنا کردن وابسته به جسمانی بودن است و اگر خداوند نمی‌تواند این امور جسمانی را انجام دهد، پس قادر مطلق نیست. در واقع خدا‌باوران میان دو تنگنا گرفتار می‌شوند، یا باید بگویند خداوند قادر مطلق است و می‌تواند هر کار ممکن را انجام دهد، که در این صورت خداوند باید جسمانی باشد تا بتواند برخی از افعال ممکن را که نیازمند جسم است؛ انجام دهد، ولی خدا‌باوران خداوند را جسمانی نمی‌دانند؛ یا باید بگویند خداوند نمی‌تواند برخی از افعال ممکن را انجام دهد چون آن افعال نیازمند جسمانی بودن است، که در این صورت قادر مطلق بودن خداوند نفی می‌شود. هم‌سان همین چالش در بحث علم مطلق خداوند و اختیار بشر نیز بیان می‌شود؛ خدا‌باوران انسان را دارای اختیار تصور می‌کنند و در طرف دیگر برای خداوند نیز علم مطلق در نظر می‌گیرند. اگر خداوند عالم مطلق است، بنابراین باید به آینده نیز علم داشته باشد و اگر به آینده علم دارد پس آینده از هم اکنون تعیین شده و مشخص است، بنابراین جایی برای اختیار انسان باقی نمی‌ماند (Flew, 1973, p 233).

۵,۳. صفات الهی با ویژگی‌های جهان خارج تناقض دارد

مطلب دیگری که فلو در ارتباط با مفهوم خداوند بیان می‌کند بحث از ناسازگاری برخی از صفات الهی با حقایق غیرقابل انکار جهان بیرون است. او به‌طور ویژه صفات علم و قدرت

مطلق و خیریت محض خداوند و وجود شرور را مد نظر قرار می‌دهد. اگر خداوند دارای این صفات سه گانه است، پس دلیل وجود شرور موجود در عالم خارج چیست؟ در مجموع فلو با بیان این برگزیده‌ها، باور دارد که پرسش‌هایی که درباره مفهوم خداوند پیشنهاد می‌کند، جواب آشکاری از طرف خدا باوران ندارند و این در حالی است که تا به این پرسش‌ها، پاسخ فراگیری داده نشود مسأله بحث از وجود خدا ممکن نخواهد بود (Flew, 1966, 48).

۵.۴. براهین اثبات خداوند، قابل پذیرش نیستند

مطلب دیگری که فلو به آن می‌پردازد، بحث براهین اثبات وجود خداوند از راه الهیات طبیعی است. او برخی از دلایل الهیات طبیعی برای اثبات وجود خداوند مانند برهان‌های غایت‌شناختی، وجود شناختی، اخلاقی، کیهان‌شناختی و شرط‌بندی پاسکال را به طور کلی بیان کرده و آن‌ها را نمی‌پذیرد و همگی را دچار اشکال می‌داند. بی‌گمان مطالب بیان شده توسط آنتونی فلو در رد این براهین، نقد و اشکال‌نویسی نیست و تنها می‌خواهد بیان کند که این براهین قابل پذیرش نیستند و بی‌گمان خدا باوران نیز این اشکالات را قبول دارند. در پایان فلو می‌خواهد بگوید که این براهین همگی قابل نقد هستند و نمی‌توانند هستی خداوند را اثبات کنند (Flew, 1966, 80-123). او باور دارد تاریخ به کارگیری این براهین گذشته است و دیگر قابلیت گذشته را ندارند. با این حال بر روی برهان غایت‌شناختی به طور جدی تری بحث کرده و آن را نقد کرده و راهگشا نمی‌داند. فلو می‌گوید، هرچند ممکن است نظم طبیعت، قوی و شگفت‌انگیز باشد ولی دلیلی ندارد که به یک ناظم بیرونی نسبت داده شود. او مانند برخی از متفکرین، وجود نظم در جهان هستی را به دلیل برخی کاستی‌ها، نفی نمی‌کند و نمی‌گوید که از بنیاد، نظمی در طبیعت وجود ندارد، ولی باور دارد این نظم، ما را به وجود ناظم نمی‌رساند. او بحث طرح و طراح را مطرح می‌کند و بیان می‌کند که بین طرح و طراح از یک طرف و نظم و ناظم از طرف دیگر تفاوت

وجود دارد و ناظم مانند طراح نیست. طرح الزاماً نیازمند طراح است و نمی‌توان طرحی را بدون طراح در نظر گرفت، ولی وجود نظم الزامی بر وجود ناظم ندارد و می‌توان علت نظم را در درون خود نظم جستجو کرد و آن را به تصادف و ایجاد خود به خودی نسبت داد (حسینی، ۱۳۹۴، ص ۳۰). فلو بیان می‌کند، هنگامی که آکوئیناس درباره‌ نظم طبیعت سخن می‌گوید درباره‌ میزان آن بحثی ندارد. او می‌گوید باورمندان دلیل نظم طبیعت را بیرون از طبیعت جستجو می‌کنند و این انگاره در ذهن آن‌ها نهادینه شده است، درحالی که دلیلی وجود ندارد که بخواهیم برای نظم طبیعت، به خارج از طبیعت نظر افکنیم (flew, 1966, p 68). به‌عنوان نمونه او اگرچه نظم موجود در چشم انسان را به‌راستی شگفت‌انگیز می‌داند، ولی باوردارد هیچ چیزی در طبیعتی با این همه محدودیت نیست که ما را به وجود قادر مطلق و عالم مطلق سوق دهد. در پایان او معتقد است، ما نباید برای توجیه نظم طبیعت از درون این جهان خارج شویم و هنگامی که ما می‌توانیم این جهان را به‌عنوان امر نهایی و بدون علت تبیین کنیم، چه نیازی است که به دنبال علت خارجی باشیم؟ (Ibid, p 62) دیدگاه قاطع فلو این است که خود جهان هستی غایی است و قوانین طبیعت و علم، هرچند موقتی باشند، «نهایی» هستند. اصول جهان در درون جهان نهفته است (Polka, 2006, p37). نکته جالب توجه این است که دگرگونی باور فلو به خدانا باوری، از همان نظم موجود در طبیعت نشأت می‌گیرد و بر همین بنیاد است که او بعد از دگرگونی باور، کتاب خدا و فلسفه خود را متعلق به تاریخ می‌داند (Flew & habermas, 2004, 202)، اگرچه این به معنای آن نیست که این کتاب را بی‌ارزش بدانیم زیرا مطالب آن همچنان مورد توجه و ارجاع قرار می‌گیرد.

۵.۵. واکاوی شناخت مفهوم خداوند

درباره‌ شناخت خداوند، خدانا باوران شناخت ذات الهی را ناشدنی می‌دانند و این حقیقت مطلب شگفتی نیست، زیرا خداوند موجودی مجرد از ماده و انسان موجودی مادی است و

این طبیعی است که انسان مادی نمی‌تواند موجود غیرمادی را بطور کامل درک کند. به همین دلیل است که برای ملحدان سخت است که وجود علت‌العلل را بپذیرند و ترجیح می‌دهند جهان را نخستین موجود بدون به وجود آورنده تلقی کنند، و می‌پرسند که اگر خدا علت نهایی است چرا برای خداوند علتی را لحاظ نمی‌کنید؟ در حالی که درخواست علت برای خداوندی که واجب‌الوجود است، به دلیل دریافت ضعیف ما به‌عنوان موجود ممکن‌الوجود است. ما در جهانی که سراسر امکان است و هر چیزی که در اطراف خود مشاهده می‌کنیم نیازمند علت‌های مختلف ایجاد کننده و نگه دارنده هستند، طبیعی است که نمی‌توانیم درک درستی از موجودی که فاقد علت باشد داشته باشیم. برای دریافت بهتر باید یک داوری نه‌چندان پیچیده میان خداباورانی که خداوند را علت نهایی و خداناباورانی که جهان را علت نخستین و دارای ایجاد تصادفی می‌دانند، داشته باشیم: بین آغاز زنجیره علل از خداوند عالم و قادر و تصور علت نخستین بودن جهان هستی، که فاقد شعور و تنها از روی تصادف، هستی را شکل داده است، کدام یک پذیرفته‌تر است؟ به نظر می‌رسد بخردانه‌تر این باشد که موجود واجب‌الوجودی را که دارای صفات کمالی مطلق است، علت نخستین و جهان را معلول او بدانیم تا اینکه تصور کنیم این جهان هستی با آن همه ظرافت، از روی تصادف و خودبه‌خود و بدون هرگونه شعور شکل گرفته و رشد و نمو کرده و نکته چالشی‌تر اینکه چگونه طبیعت بدون شعور، به‌طور تصادفی موجودات ذی‌شعور را در سیر تکامل خود ایجاد کرده است. آیا فاقد شیء می‌تواند معطی شیء باشد؟ مطلب دیگر اینکه آیا عدم شناخت بایسته یک مفهوم، آسیبی به بحث درباره آن مفهوم می‌زند؟ باید بگوییم ما در زندگی هر روزه خود بسیاری از مفاهیم را به‌طور کامل نمی‌شناسیم ولی درباره وجود آن بحث می‌کنیم و شناخت حداقلی از آن برای ما کفایت می‌کند. برای نمونه بحث‌های تاریخ درباره تمدن‌های گذشته، بحث از سیاراتی و منظومه‌هایی که هرگونه نظر درباره آن‌ها با ظن و گمان پیشنهاد می‌شوند از جمله این مواردند.

۵,۶. واکاوی تناقض بین صفات خداوند

مطلب دوم که به تناقض بین صفات الهی اشاره داشت؛ نیز از عدم فهم صحیح مفهوم واجب الوجود ناشی می‌شود. موجود واجب الوجود، از همه‌ جهات وجودش واجب است. موجودی که واجب الوجود است همه‌ زمینه‌ها و صفات کمالی برای او واجب هستند. این پرسش فلو که برای او بدون راه حل باقی مانده است، بیش از همه از عدم فهم صحیح موجود واجب و تصور اینکه خداوند مانند ما انسان‌ها است و صفات او مانند صفات ما، ناشی می‌شود. خداوند موجودی دارای کمال مطلق است و این کمال مطلق ایجاب می‌کند به‌عنوان نمونه نتواند شنا کند یا مانند آن. ضمن اینکه باید باز تعریفی از صفات الهی داشته باشیم. آیا اینکه خداوند نتواند برخی از امور مادی را به دلیل عدم جسمانیت انجام دهد، با قادر مطلق بودن او در تناقض است؟ شاید با یک بازتعریف از صفات الهی این مشکل حل شود. به‌عنوان نمونه بجای اینکه بگوییم قادر مطلق موجودی است که بتواند هر فعل ممکن را انجام دهد، می‌گوییم قادر مطلق موجودی است که بیشترین دایره قدرت را داشته باشد؛ که در این صورت اگرچه خداوند نمی‌تواند برخی از امور ممکن را انجام دهد ولی همچنان قادر مطلق است، زیرا هیچ موجود دیگری دایره قدرت وسیع‌تر از او، ندارد. یک مطلب دیگر که باید مورد توجه قرار گیرد این است که مطلق بودن صفات کمالی مانند قدرت، حکمت، خیریت، علم، غیرجسمانی بودن و.... برای خداوند به معنای این است که خداوند همه‌ صفات کمالی را تا جایی که یکدیگر را نقض نمی‌کنند دارا است (تالیا فرو، ۱۳۸۲، ص ۱۳۹). به این معنا که درست است، خداوند علم دارد که انسانی به انسان دیگر ستم می‌کند و خداوند قدرت و خیریت لازم برای جلوگیری از ستم را نیز دارد، ولی حکمت الهی اقتضا می‌کند که به‌طور مستقیم مانع ستم نشود. با این توصیفات دیگر اشکالی برای صفات الهی با یک دیگر پیش نمی‌آید.

۵,۷. واکاوی تناقض ویژگی‌های جهان هستی و صفات الهی (مسئله شر)

مطلب سوم مورد نظر فلو، همان بحث قدیمی شرور است که فلو به این شکل بیان کرده است. فلو کم‌وبیش در همه آثار خود گریزی به بحث شرور زده است و حتی علت نخست و بنیادین خدا ناباوری خود را نیز همین مسأله عنوان می‌کند (Flew, 2007, p 12-14).

درباره مسأله شر بحث‌های زیادی انجام شده است که دارای قوت و ضعف‌هایی هستند و با این همه نباید این نکته را نادیده گرفت که شرور همچنان قوی‌ترین دلیل برای نقض خدا باوری دیندارانه است. اگرچه فلو پس از دگرگونی باور، منکر شرور نشد و خدای مورد باور او، همان خدای ساعت‌ساز است و دخالتی در جهان ندارد و بنابراین وجود شرور مشکلی برای وجود این خدا ایجاد نمی‌کند. با این همه این نکته را نباید فراموش کرد که حتی با پذیرش خدا باوری طبیعی، همچنان شرور طبیعی مانند زلزله که انسان نقشی در آن‌ها ندارند به قوت خود پابرجا می‌ماند. زیرا حتی اگر ما خدا باوری طبیعی را بپذیریم، بازهم شروری مانند آتش فشان‌ها، زمین لرزه‌ها و... را که بخشی از طبیعت و آفریده خداوند هستند، بالاخره به خداوند منصوب بوده و پرسش این است که چرا خداوند جهان را با این شرور خلق کرده است. حتی فلو پس از دگرگونی باور در این باره می‌گوید که این شرور طبیعی هم به خدا منصوب بوده و حتی بعد از دگرگونی باور نیز او برای خداوند خیریتی در نظر ندارد (Flew & Habermas, 2004, p 203). در اینجا از روی ارزشمندی مسأله شر و تکیه اصلی همه خدا ناباوران و همچنین فلو به آن، نیاز است به‌طور فشرده مسأله شرور را واکاوی کرده و برخی از پاسخ‌هایی را که برای آن مطرح است؛ ارائه کنیم. در واکاوی مسأله شر باید گفت که این مسأله به دو مورد بخش شدنی است: مورد اول حکمت الهی را هدف قرار می‌دهد و از قبل آن هستی خداوند را نفی می‌کند؛ اگر خدایی در عالم وجود داشته باشد هر موجودی باید برای یک هدف حکیمانه به وجود بیاید و هیچ امر بی‌فایده و بی‌خاصیتی نمود و بروز پیدا نمی‌کند و حال آنکه دیده می‌شود پدیده‌هایی

مانند آپاندیس در بدن انسان‌ها، در جهان هستی وجود دارند که هیچ‌گونه سودی برای آن‌ها مترتب نیست. بنابراین پیدایش جهان هستی تنها از روی تصادف و بدون علم و حکمت اتفاق افتاده است. مورد دوم که مهم‌تر است ستم‌ها و بدبختی‌ها را مورد نظر قرار داده و از فراخور آن وجود خداوند را نفی می‌کند؛ و می‌گوید اگر خدایی قدیر، حکیم، علیم و خیرخواه آن چنانکه خداباوران ادعا می‌کنند وجود داشته باشد شرور و بدی‌ها در جهان هستی وجود پیدا نمی‌کردند، زیرا آشکار است که عقل، حکمت، خیرخواهی و قدرت، خوبی‌ها را بر بدی‌ها ترجیح می‌دهد، ولی ما مشاهده می‌کنیم که در جهان انواع پیشامدهای ناپسند وجود دارند. بنابراین خدای قادر مطلق، عالم مطلق، خیر محض و حکیم آنچنانکه خداباوران ادعا می‌کنند وجود خارجی ندارد. (مطهری، ۱۳۸۵ الف، ص ۸۹-۹۰)

۵.۸. پاسخ به مسأله شر

در پاسخ برای حل مسأله شرور، باید سه قسمت را مورد توجه و مذاقه قرار داد: الف) ماهیت شرور: وقتی شرور و بدی‌ها را مورد واکاوی قرار می‌دهیم، آشکار می‌گردد که شرور از نیستی ریشه می‌گیرند، به این معنا که آنچه بد است یا خود، نیستی است مانند کوری که نبود بینایی است، یا چیزی هستند که مایه نیستی چیزی می‌گردد مانند حیوانات گزند رسان و به عنوان نمونه مرگ، تهیدستی و....، از آن جهت بد است که انسان، فاقد حیات، ثروت و.... است؛ و همچنین حیوانات مودی و آفت‌ها و بلاها از آن جهت بد هستند که وجود آن‌ها باعث از بین رفتن نعمت می‌شوند. پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که وجود، به‌طور مطلق خیر و عدم به‌طور مطلق شر است. اگرچه هر نیستی را نمی‌توان شر دانست، آن نیستی متصف به شریّت است که عدم ملکه باشد. ولی شاید در دنباله، این پرسش پیشنهاد شود که اگرچه شرور و بدی‌ها از نیستی برمی‌آیند، چرا خداوند جهان هستی را طوری نیافرید که به‌جای نیستی و شرور، هستی و خیرات برقرار باشند؟ (مطهری، ۱۳۸۵ ب، ص ۶۱-۶۲) فلو نیز همین مطلب را بیان نموده و می‌گوید که خدا می‌توانست

انسان‌هایی را خلق کند که همیشه آزادانه راه درست را انتخاب کنند (Gundogdu,) (2015, p 130). در پاسخ، تفکیک‌ناپذیری خوبی‌ها و بدی‌ها بیان می‌گردد. ب) تفکیک‌ناپذیری خوبی‌ها و بدی‌ها: در اینجا به ریشه شرور یا همان نیستی‌ها و نقایص می‌پردازیم، بنیاد این شرور یا به علت عدم قابلیت ماده برای پذیرش کمالی ویژه و یا قابلیت ماده برای تضاد است. این دو خاصیت، ذاتی ماده هستند. وجود و هستی در مراتب خود به‌ناچار با نقص‌ها و نیستی‌هایی همراه می‌گردد. در مراتب وجود نیستی‌های ویژه‌ای وجود دارد. بنابراین هر یک از اجزای جهان هستی خواه‌ناخواه درجه‌ای از نیستی را دارند. به‌طور بنیادین، نمی‌توان ماده را بدون پذیرش تضاد و تراحم تصور کرد. بخش تفکیک‌ناپذیر جهان هستی و طبیعت مادی آن، زنجیره‌ای از کمبودها، نیستی‌ها، تضادها و تراحم‌هاست.

بنابراین در پایان باید گفته شود که یا این جهان از بنیاد نباید وجود داشته باشد تا موضوع از ریشه منتفی شود و یا اگر هست، لازمه‌اش وجود همین کاستی‌ها و تراحم‌ها باشد. در اینجا مطلب دیگری پیش می‌آید و آن اینکه آیا جانب خوبی‌های جهان هستی چیره است یا جانب بدی‌های آن؟ برای نمونه لازمه هستی آتش، گرما و حرارت است و از گرما و حرارت سوزاندگی نیز ایجاد می‌شود. شاید برخی از سوختن‌ها شر باشد ولی روی هم رفته جنبه خیریت آتش بیشتر است یا جنبه شریّت آن؟ بی‌گمان جانب خیر آن بیشتر است. بنابراین یا باید از بنیاد آتشی وجود نداشته باشد و یا اگر هست، همراه با انباشته‌ای از خیرهای بسیار و شرور اندک باشد. آنگاه حکمت الهی کدام مورد را باید اقتضا کند: خیر بسیار فدای دفع شرّ اندک شود؟ یا دفع شرّ اندک فدای خیر بسیار گردد؟ بی‌گمان خرد و حکمت، مورد دوم را برمی‌گزیند. منع خیر بسیار برای دفع شرّ اندک، خود، شر بسیاری دارد و با حکمت الهی هم‌خوانی ندارد (مطهری، ۱۳۸۵، ص ۶۳-۶۴).

ج) فواید و آثار شرور: افزون بر اینکه بدی‌ها بخشی از لوازم وجود خوبی‌ها در جهان هستی می‌باشند، خود آن‌ها نیز، ریشه خیرات بسیاری هستند و بر وجود آن‌ها منافع و مصالح فراوانی مترتب است و اگر این بدی‌ها نباشند خوبی‌ها و برکات آن‌ها نیز نخواهند بود. نخست اینکه برخی از شرور مانند مرگ و پیری لازمه تکامل روح و تبدیل آن از شکلی به شکل دیگر است. دوم اینکه اگر تراحم‌ها و تضادها نباشد و صورت اولیه‌ای که بر ماده عارض شده است همچنان باقی بماند، ماده دیگر قابلیت شکل و صورت دیگری پیدا نمی‌کند و این خود بازدارنده رشد و تکامل نظام هستی می‌شود. در اثر همین تضادها و تراحم‌ها و بطلان و انهدام صورت‌های موجود است که نوبت به صورت‌های بعدی می‌رسد و هستی بسط و تکامل می‌یابد. سوم اینکه شرط مهم و بنیادی برای هدایت موجودات به کمال، وجود شرور و نیستی است و این شرور برای تکمیل وجود موجودات و ایجاد حرکت و جنبش، شرط حتمی و بنیادی است.^۱ به واسطه همین رنج‌ها و بدبختی‌ها است که پختگی، بلوغ و کمال پیدا می‌شوند. اگر رنج گرسنگی و تشنگی نباشد لذت سیری و سیرابی هم نیست. اگر امکان گناه و فساد و پیروی از هوای نفس نباشد تقوا و پرهیزکاری هم بی‌معنا می‌شود، همین‌گونه اگر جنگ و خونریزی نباشد پیشرفت، تمدن و صلح هم نیست. اگر ستم و دشمنی نباشد، عدالت و دوستی ارزش پیدا نمی‌کند. نیستی و احتیاج است که باعث حرکت نیروهای بالقوه به سوی فعلیت می‌شود (مطهری، ۱۳۸۵ ب، ص ۶۴-۶۶). تصور کنید همه انسان‌ها و مخلوقات، کامل آفریده می‌شدند و در لحظه‌ای که چشم به جهان می‌گشودند، همه وسایل مادی و معنوی مهیا بود و دنیا به غیر از خوبی و کمال مطلق چیز دیگری درون خود نداشت. در این صورت برای موجودی به نام انسان

^۱ . خوانندگان می‌توانند برای فهم بهتر و کامل‌تر به کتاب (عدل الهی، ص ۸۷-۱۶۴) از شهید مطهری مراجعه نمایند.

کوشش اختیاری جهت کسب تکامل نامفهوم بود و بلکه انسان نظیر سنگی بود که خشک و بی حرکت آفریده شده بود (جعفری، ۱۳۶۴، ص ۸۰).

۵,۹. واکاوی براهین اثبات وجود خداوند

مطلب چهارم فلو در این کتاب بحث از نفی برخی از براهین اثبات وجود خداوند از جمله باور به ناظم برای جهان هستی است. در اینجا به دلیل جایگاه برهان غایت‌شناختی (Teleology) در دگرگونی عقیده فلو از یک طرف و از سوی دیگر عدم توجه کامل و جامع به براهین خداباوری و تنها اشاره به کلیات براهین از دید خداباوری مسیحی و نپذیرفتن آن‌ها توسط فلو؛ تنها همین برهان مورد بررسی قرار می‌گیرد. ارائه این مطلب خالی از لطف نیست که طرح برهان غایت‌شناختی برای اثبات وجود خداوند، در کلام مسیحی رایج بوده و در بین متکلمین مسلمان از برهان غایت‌شناختی بیشتر برای اثبات تبیین حکمت الهی استفاده شده است. به‌طور فشرده این برهان آشکار می‌کند در جهان هستی نظم ظریفی وجود دارد و این نظم به وجود ناظمی حکیم، علیم و قدرتمند رهنمون می‌کند. با توجه به اینکه سرانجام همین نظم، تنها عامل فلو برای پذیرش وجود خداوند بوده است، نشان می‌دهد که نمی‌توان نظم طبیعت را به‌سادگی نادیده گرفت. بر همین پایه فلو پس از دگرگونی عقیده در مناظره‌ای که در نیویورک برگزار شد، عنوان داشت که آزمایشی را که جرالدر شرودر (Lawrence Schroeder) از آن نام می‌برد؛ کاملاً می‌پسندد و آن را ملاکی برای وجود طراحی هوشمند می‌داند. در این مناظره شرودر به قضیه میمون اشاره کرده و عنوان می‌کند که در آزمایشی که در انگلستان انجام گرفت، شش میمون را در قفسی با یک سیستم کامپیوتر قرار دادند و پس از یک ماه که میمون‌ها بدون توقف بر روی صفحه کلید می‌کوبیدند، پنجاه صفحه بدست میمون‌ها تایپ گردید ولی حتی یک کلمه معنادار در آن وجود نداشت. این در حالی است که کوچک‌ترین واژه‌ها در زبان انگلیسی A به معنای «یک»، و I به معنای «من» است و تنها کافی است که قبل و پس از

این حروف یک فاصله قرار گیرد تا یک کلمه محاسبه شود؛ ولی حتی این کلمات هم تایپ نشد. یعنی وقتی چند حیوان بدون شعور پس از یک ماه که بدون فکر بر روی صفحه کلید کوبیدند و ۵۰ صفحه تایپ کردند، حتی یک مورد کلمه یک حرفی هم از روی تصادف تایپ نشده بود. شرودر ادامه می‌دهد که حال اگر به جای یک کلمه معنادار، یک شعر از شکسپیر در نظر بگیریم، احتمال شکل‌گیری این شعر از روی تصادف تقریباً صفر است. بنابراین چگونه ممکن است جهان هستی با آن همه پیچیدگی به صورت تصادفی شکل گرفته باشد. بنابراین واگذار کردن نظم طبیعت به تصادف بسیار ناشدنی و غیرواقعی به نظر می‌رسد (Flew, 2007, p 76).

۶. انگاره معرفتی، خداناباوری است

آنتونی فلو در سال ۱۹۷۲ مقاله‌ای با عنوان انگاره خداناباوری منتشر می‌کند. در این مقاله مطلبی را عنوان می‌کند که اگرچه قبل از آن هم مورد توجه بود، ولی فلو بطور سازمان یافته آن را بیان نمود. فلو در این مقاله بیان می‌گوید که انگاره معرفتی در بحث از وجود خداوند، خداناباوری است و این خداباوران هستند که برای اثبات عقیده خود باید دلیل اقامه کنند. بطور کلی همیشه کسی که مدعی امری می‌شود باید برای ادعای خود دلیل بایسته داشته باشد و بسیاری از خداباوران نیز این مطلب را می‌پذیرند. فلو در این مورد از انگاره براثت، که در دعاوی حقوقی انگلستان مطرح می‌شود، استفاده می‌کند و می‌گوید همان‌سان که در دعاوی حقوقی، اصل بر بی‌گناهی افراد است مگر آنکه دلیلی بر گناه کار بودن فرد وجود داشته باشد، در بحث از وجود خداوند نیز اصل بر خداناباوری است، مگر آنکه خداباوران دلیل بایسته‌ای برای ادعای خود اقامه کنند.

۶.۱. خداناباوری مثبت، منفی و ندانم‌گرایی

نکته با ارزشی که فلو در این اثر بیان می‌کند معنای ویژه‌ای است که او از لفظ خداناباوری دارد؛ خواسته او از خداناباوری که آن را انگاره می‌داند، به معنای باور به عدم خداوند

نیست. او در این اثر خود، خدا‌ناباوری را به دو نوع مثبت و منفی تقسیم می‌نماید و خواسته او از خدا‌ناباوری، آنجا که آن را انگاره می‌داند، خدا‌ناباوری منفی است به معنای اینکه خدا‌باوری قابل پذیرش نیست نه اینکه خدا‌ناباوری پذیرفتنی است و جالب اینکه فلو باور به عدم خداوند را نیز، نیازمند دلیل می‌داند. باید گفت معنایی که او از خدا‌ناباوری منفی بیان می‌دارد، همان مفهوم ندانم‌گرایی (Agnosticism) رایج است. در برابر این خدا‌ناباوری، خدا‌ناباوری مثبت را مطرح می‌کند که به معنای باور به عدم خداوند است (Flew, 1972, p 30). بنابراین خواسته فلو از اقامه دلیل توسط خدا‌باوران این نیست که انگاره معرفتی عدم خداوند است بلکه انگاره این است که باید در این رابطه بی‌اعتقاد بود (Odoj, 2014, p 119). بی‌گمان او برای ندانم‌گرایی نیز معنای ویژه‌ای بیان می‌کند که با معنایی که برای خدا‌ناباوری منفی بیان گردید، متفاوت است. از نظر او ندانم‌گرا کسی است که مفهوم خدا و وجود او را می‌فهمد، ولی درباره درستی آن اظهار بی‌اطلاعی می‌کند؛ ولی خدا‌ناباور منفی از بنیاد دریافتی از خداوند ندارد. پس او معنای ویژه‌ای برای مفاهیم خدا‌ناباوری و ندانم‌گرایی بیان می‌کند که مختص به خود اوست (Flew, 1972, p 30).

همان‌سان که بیان گردید فلو در این اثر خود از اصل براهت که یک اصل حقوقی است، یک خط مشی روشی برای بررسی خدا‌باوری استخراج کرده است. این خط مشی فلو به‌طور آشکار بیان موضع قرینه‌گرایانه او است که در بسیاری از آثار و مناظرات بر پیروی از آن تاکید می‌کند. در واقع او می‌گوید تا هنگامی که شما دلیل بایسته‌ای برای خدا‌باوری یا خدا‌ناباوری ندارید، باید خدا‌ناباور منفی باشید. فلو در کتاب خدایی هست (there is a god) که پس از دگرگونی باورش منتشر کرد، عنوان می‌کند که او در انگاره خدا‌ناباوری به دنبال نقطه آغاز روش‌شناسانه و نه به دنبال ارائه یک هستی‌شناسی بوده است (Lipner, 1976, p 367).

۶.۲. بررسی دیدگاه‌ها درباره‌ انکاره‌ خدانا باوری

خود فلو البته اشکالات احتمالی انکاره‌ خدانا باوری را مورد بررسی قرار می‌دهد. به‌عنوان نمونه بیان می‌کند که در جامعه‌ای که خدانا باوری شایع است، پرسش از علت خدانا باوری جایی ندارد بلکه بر عکس باید از علت خدانا باوری پرسش کرد؛ و در پاسخ بیان می‌کند که این مسأله‌ که مردم چگونه باور پیدا کردند مهم نیست، بلکه مهم این است که ارائه‌ دلیل بر دوش خدانا باوران است (Flew, 1972, p 34). بنابراین او به دنبال تعیین چارچوب مشخص برای اقامه دلیل است. در دنباله اشکالات پیشنهاد شده بر انکاره خدانا باوری فلو مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

آلین پلنتینگا از دسته کسانی است که انکاره‌ خدانا باوری را به چالش می‌کشد. او با طرح اینکه باور به خداوند یک باور پایه است و نیازی به ارائه‌ دلیل ندارد، انکاره‌ خدانا باوری را مورد نقد قرار می‌دهد. ما برای خود باورهای پایه‌ای داریم که برای باورمند شدن به آن‌ها هیچ‌گاه به دنبال دلیل نبوده‌ایم. از نظر پلنتینگا برای خدانا باوران، باور به خداوند نیز یک باور پایه است و خدانا باوران برای این باور نیازی به ارائه‌ دلیل ندارند. از نظر او، شرایط و واقعیت‌هایی وجود دارد که باعث پایه بودن باور به خداوند می‌شود؛ به‌عنوان نمونه هنگامی که کسی گناهی مرتکب می‌شود، احساس گناه می‌کند و حس می‌کند که خدا از او ناراضی است یا هنگامی که توبه می‌کند یا عمل نیکی انجام می‌دهد، احساس سرور و شادابی دارد و احساس می‌کند خداوند از او خوشنود است. همچنین در شرایطی مانند احساس خطر، وجود خداوند را حس می‌کند و از او یاری می‌خواهد، بنابراین باور به خداوند یک باور پایه است و نیاز به اقامه دلیل ندارد (پلنتینگا، ۱۳۸۱، ص ۱۸۴-۱۹۱). اشکال دیگر را جان هیک بیان می‌کند. او با ارائه‌ بحث تجربه دینی، بیان می‌کند برای کسی که با تجربه دینی خدا را تجربه کرده است، در باور به خداوند معقول است و دیگر برای او صحیح است که بدون دلیل عقلی خدا باور باشد. فلو در مطلبی که

می‌توان آن را پاسخی به پلنتینگا و جان هیک دانست بیان می‌کند، اینکه کسی باور خود را معقول بداند به معنای آن نیست که باور او بر پایه دلیل است. در واقع باید میان باور و معرفت فرق گذاشت. ضمن اینکه انگاره خداناباوری ادعایی روش‌مند است و نه قائم به ذات. یعنی انگاره خداناباوری ادعایی روش‌شناسانه است برای قرینه‌گرایی و این مسأله متفاوت است از اینکه یک باورمند، چون ایمان دارد دارای باور خود دلیل‌مند و صحیح باشد. بنابراین از نظر فلو ارائه قرینه فرع بر این است که کسی چون به خدا باور دارد، آن را عقلانی بداند، بلکه عقلانیت یک باور به وجود قرینه وابسته است و پایه بودن یک باور یا به دست آوردن آن باور توسط تجربه شخصی، دلیل بر معقول بودن آن نیست. نکته دیگر، اینکه فیلسوف قرینه‌گرا، مایکل اسکریون (Michael Scriven) پا را از فلو نیز فراتر می‌گذارد و می‌گوید که در صورت نبود دلیل بایسته برای خداناباوری، موضع صحیح خداناباوری به معنای رایج آن است که فلو آن را خداناباوری مثبت می‌نامد. یعنی اگر دلیل کافی برای خداناباوری ندارید باید خداناباور مثبت باشید. البته پلنتینگا این دیدگاه را نقد می‌کند و می‌گوید که اسکریون جانب‌دارانه داوری کرده است و اگر در نبود دلیل برای خداناباوری باید خداناباوری را قبول کرد، بنابراین باید به جانب مقابل آن‌هم همین حکم را داد و گفت اگر دلیل بایسته برای خداناباوری نداریم باید خداناباوری را بپذیریم (Glass, 2010, p 65-67). در نقطه کاملاً مقابل دیدگاه اسکریون و همسو با پلنتینگا، دیدگاهی است که رالف مکینزی (Ralph McKinsey) مطرح می‌کند، او پا را از پلنتینگا هم فراتر می‌گذارد و نه تنها که بیان می‌کند، باور به خداوند یک باور درونی است. بلکه می‌گوید اصل هم بر خداناباوری است و این خداناباور نیست که باید برای باور خود دلیل اقامه کند، بلکه این خداناباوران هستند که باید برای باور خود دلیل بیاورند. کی نیلسن (Kai Nielsen) فیلسوف دیگری است که درباره انگاره خداناباوری به نکته مهمی اشاره می‌نماید: او بیان می‌کند، شاید دلایل شما برای باور به چیزی با شکست مواجه شود ولی این

باعث نمی‌شود که اصل باور هم نادرست است. بر همین بنیاد شاید دلایل خداباوران کاملاً برای شما قانع‌کننده نباشد یا برای همه این دلایلی که به اثبات خداوند می‌پردازند نقدهایی داشته باشید ولی این مسأله باعث نمی‌گردد که بگوییم خداباوری درست نیست (Nielsen, 1971, p 143-144).

۷. واکاوی انگاره‌ خداناباوری

با توجه به مطالب فوق این نکته را باید در نظر داشت که هیچ یک از انتقادات، فلو را از دیدگاه خود منصرف نکرد و فلو تأکید دارد که انگاره‌ خداناباوری تنها می‌خواهد بگوید که برای باور یا عدم باور به خداوند باید قرینه بایسته داشته باشید. در رابطه با انگاره‌ خداناباوری چند نکته‌ دیگر قابل طرح است:

آنچه به‌طور غالب مورد پذیرش است و در ظاهر درست می‌نماید، این است که همیشه فرد مدعی باید برای ادعای خود دلیل اقامه کند؛ ولی نیاز است این مسأله مورد واکاوی قرار گیرد. نکته نخست اینکه فلو انگاره‌ خداناباوری را از یک اصل حقوقی استنباط کرده است؛ سوال این است که آیا می‌توان یک خط مشی روش‌شناسانه معرفتی را از یک قاعده حقوقی استخراج کرد؟ به نظر می‌آید که امکان ارائه یک خط مشی روش‌شناسانه از یک قاعده حقوقی لااقل برای همه قابل پذیرش نباشد و اصل حقوقی بستر درخوری برای استخراج یک خط مشی روش‌شناسانه معرفتی نیست.

دوم اینکه آیا آنچه فلو در معنای خداناباوری منفی ارائه داد، در حقیقت به معنای بی‌طرفی در بحث خداباوری است؟ آیا هنگامی که فلو بیان می‌کند، خداناباوری منفی به معنای تعلیق حکم میان خداباوری و خداناباوری است؛ خود این موضع بیان شده، نوعی حکم نیست؟ آیا نمی‌توان گفت که تعلیق حکم خودش گونه‌ای حکم است؟ در واقع فلو حکم می‌کند که هم باور به وجود خداوند و هم باور به عدم او، صحیح نیست، مگر اینکه دلیلی برای پذیرش یکی از آن دو وجود داشته باشد. بر همین بنیاد آیا این حکم برای پذیرش نیاز به قرینه ندارد؟ بلکه باید بگوییم اگر خداناباوری منفی گونه‌ای حکم است، فلو باید

برای موضع انگاره خداناباوری خود نیز دلیل بایسته اقامه کند و بدون ارائه دلیل کافی نمی‌توان به خداناباوری منفی باورمند بود.

سوم اینکه اگر بپذیریم که می‌توان از یک اصل حقوقی، یک خط مشی روش‌شناسانه معرفتی استخراج کرد، پس می‌توان از اصل‌های حقوقی مشابه نیز یک خط مشی روش‌شناسانه اقامه کرد. به عنوان نمونه قاعده حقوقی *بینه* که در حقوق اسلامی بیان می‌شود و شباهت‌های زیادی به اصل حقوقی برائت مورد نظر فلو دارد، می‌تواند برای استخراج خط مشی روش‌شناسانه معرفتی مورد استفاده قرار گیرد که با واکاوی آن، ارائه دلیل همیشه بر عهده مدعی نیست و در شرایطی ارائه دلیل بر عهده انکار کننده قرار می‌گیرد (قدیری، ۱۳۹۹، ص ۵۷). با توجه به این اصل، دیگر این خداناباور نیست که همیشه باید دلیل اقامه کند بلکه در برخی مواقع این خداناباور است که باید برای ادعای خود دلیل بیاورد.

۸. نتیجه‌گیری

آنتونی فلو در آثار خداناباورانه خود انتقاداتی را به خداناباوری وارد می‌کند. اصل ابطال-پذیری و بی‌معنایی زبان دین، ناممکن بودن شناخت خداوند و صفات او و در آخر انگاره بودن خداناباوری، پایه‌های انتقادات فلو را تشکیل می‌دهند. اگرچه این انتقادات، جدی و تاثیرگذار بوده است، با این حال به شکل دیگری در گذشته مورد نظر قرار گرفته‌اند و همچنین نقدهای جدی نیز به آن‌ها وارد است که باید مورد توجه قرار گیرند. انحصارگرایی، نامناسب بودن تمثیل مورد نظر فلو، وجود دور منطقی و خودستیز بودن از اشکالاتی است که به اصل ابطال‌پذیری فلو وارد است که باید مورد توجه قرار گیرد. کفایت شناخت حداقلی خداوند به جای ذات الهی، توجه نداشتن به صفت واجب‌الوجود و تحلیل مسأله شر، نقدهایی است که فلو بدون توجه به آن شناخت الهی و صفات آن را ناممکن تلقی می‌کند. پذیرفتنی نبودن استخراج یک اصل روش‌شناسانه معرفتی از یک

اصل حقوقی، حکم بودن تعلیق حکم و امکان استخراج یک خط مشی روش‌شناسانه از قاعده حقوقی بینه، انتقاداتی است که انگاره خداناباوری فلو را به چالش می‌کشاند. بنابراین اگر دیدگاه خداناباورانه فلو را مورد مذاقه قرار دهیم و به پس‌زمینه‌های فکری او توجه نماییم و از سوی دیگر با یک دید نقادانه جدی اندیشه‌های فلو را واکاوی نماییم، مشخص خواهد شد که اندیشه خداناباورانه فلو بر خلاف آنچه در ابتدا به نظر می‌رسید، بدون عیب و نقد نخواهد بود و اشکالات اساسی به آن‌ها وارد است. با این همه نباید فراموش کرد که در روزگار امروزین، جایگاه هیچ یک از فلاسفه خداناباور به اندازه فلو قوی و تأثیرگذار نبوده است.

منابع

- پلتنینگا و دیگران، آلوین (۱۳۷۴)، کلام فلسفی، ترجمه ابراهیم سلطانی و احمد نراقی، تهران، موسسه فرهنگی صراط.
- پلتنینگا و دیگران، آلوین (۱۳۸۱)، عقل و ایمان، ترجمه بهزاد صفری و حمید بخشنده، قم، انتشارات اشراق.
- تالیا فرو، چارلز (۱۳۸۲)، فلسفه دین در قرن بیستم، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- جعفری، محمد تقی (۱۳۶۴)، بررسی و نقد افکار راسل، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- حسینی، سیدحسین (۱۳۹۴)، هر کجا دلیل ما را برد از اصل خدا نیست تا خدا هست، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۸)، علم‌شناسی فلسفی گفتارهایی در فلسفه علوم تجربی، تهران، صراط.
- شریف، عمرو (۱۳۹۸)، سفر عقل، ترجمه خداداد مطاعی پور، تهران، نشر احسان.

- فعالی، محمدتقی (۱۳۷۹)، درآمدی بر معرفت‌شناسی معاصر و دینی، قم، معارف.
- قدیری، حامد و وهابی کیوان (۱۳۹۹) آیا ممکن است بار استدلال بر دوش خدا باور نباشد؟، فصل‌نامه اندیشه فلسفی، دوره ۱ شماره ۱، زمستان، ۴۸-۵۹.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲)، عدل الهی، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵ الف) جهان‌بینی توحیدی، تهران، انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۵ ب) اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، تهران، انتشارات صدرا.

- Flew, Antony (1966), *God and Philosophy*, New York, Harcourt.
- Flew, Antony and other (1971), *Theology and Falsification a Symposium*, the *Philosophy of Religion*, Oxford, Oxford University Press.
- Flew, Antony (1972), *the Presumption of Atheism*, *Canadian Journal of Philosophy*, vol 2, number1, University of Calgary.
- Flew, Antony (1973), *Compatibilism, Free Will and God*, *Philosophy*, Volume 48, 231-244.
- Flew, Antony & Habermas, Gary (2004), *My Pilgrimage from Atheism to Theism*, *PHILOSOPHIA CHRISTI*, Vol. 6, No. 2, pp. 197-211.
- Flew, Antony & Varghese, Roy Abraham (2007), *There is a God: How the World's Most Notorious Atheist Changed His Mind*, New York, Harper.
- Glass, David (2010), *Probability and the Presumption of Atheism*, *Yearbook of the Irish Philosophical, Academic Journal*.
- Gundogdu, Hakan (2015), *On Flew's Compatibilism and His Objections to Theistic Libertarianism*, *Journal of Philosophy*, Gazi University, Faculty of Arts, Department of Philosophy, Ankara-Turkey, Issue 25
- Lipner, j. (1977), *Antony Flew. The Presumption of Atheism and other Essays*, *Religious Studies*, Volume 13, Issue 03, pp 366 – 369
- Nielsen, Kai (1971), *Reason and Practice: A Modern Introduction to Philosophy*, New York: Harper.
- Odoj, Ewa (2014), *IS "The Presumption of Atheism" in fact a neutral procedure? a critical examination of antony flew's position*, *Annals of Philosophy*, Vol. 62, No. 2, 115-132

واکاوی ادلهٔ خداناباوری در اندیشه آنتونی فلو / خوش طینت، محبیبان، نجفی افرا / ۳۵

- Polka, Brayton (2006), Philosophy without God? God without Philosophy? Critical Reflections on Antony Flew's God and Philosophy, *The European Legacy*, Vol. 11, No. 1, pp. 35–46.

۳۶ / دوفصلنامه علمی پژوهش‌های مابعدالطبیعی / سال سوم / شماره ۵ / بهار و تابستان ۱۴۰۱